

متن پیاده سازی شده

بسم الله الرحمن الرحيم

درباره ی دو مطلب صحبت می کردیم یکی مصطلح شناسی حکومت و ورود و یکی مصداق شناسی تعارض. بعد از تتبع در آرا امروز به مرحله ی تحقیق رسیده ایم.

من تحقیق را با بیان چند امر پشت سر می گذارم. ما این بحث را یک بار دیگر داشتیم و در آن جا مفصل تر از این جا بود. این اصطلاحاتی که ما داریم مثل حکومت، ورود، تخصیص، تخصص و ... با توجه به واقعیت هایی بوده که در خارج می دیدند. البته برخی از این اصطلاحات در کلام اهل بیت هم آمده است ولی به هرحال علمای ما در خارج یک ارتباطاتی بین ادله می دیدند و این اصطلاحات را خلق می کردند.

نکته ی دوم: اگر ما حکومت و ورود را یک طرف بگذاریم و خواهرانشان مثل نسخ، تخصیص، تخصص را یک طرف دیگر، طرف دوم خیلی بحث ندارد و معنایش روشن است مثل نسخ که معنایش برای همه روشن است یا تخصیص، تقیید. فقط وقتی حکومت و ورود به میان می آیند دردسر درست می شود. خود این ها چی هستند، تفاوتشان با هم چیست؟ مصادیقشان کدام است؟ تفاوتشان با دیگر موارد چیست؟ در درس امروز ما خیلی در رابطه با تخصیص و تخصص و تقیید و نسخ صحبت نمی کنیم.

این مطلب حاصل بیش از سه دهه فکر است.

آن چیزی که وقتی انسان با اصولی ها زندگی می کند متوجه می شود این است که علمای ما با پدیده ای به نام نظارت و تفسیر مواجه بوده اند (من مخالف هستم که این دو نهاد از هم جدا شوند یعنی کاری که مرحوم صدر کرد). علمای ما دیده اند که گاهی دو تا دلیل رابطه اشان نسخ نیست، تخصیص نیست، تقیید نیست، تخصص نیست یک چیز پنجمی است به گونه ای که یکی دیگری را تفسیر می کند، به گونه ای است که اگر یکی نباشد دیگری لغو است، تفسیر هم که می کند به عنوان لغوی تفسیر نمی کند بلکه بما هو مذکور در دلیل تفسیر می کند. مثال واقعی این مطلب: خداوند می فرماید: «احل الله الیبع و حرم الربا»، علما دیده اند به جای این که امام فرموده باشند: «الا بین پدر و فرزند» به این زبان نفرموده اند بلکه فرموده اند: «لا ربا بین الوالد و ولده» این زبان زبان تخصیص نیست، بلکه لسان تفسیر است و چون لسان لسان تفسیر است اگر حرمت ربا نبود این جمله بی معنا بود چون امام به عنوان گزارش شرعی می فرمایند: «لا ربا بین الوالد و الولد»؛ لذا می رسیم به این که این حدیث دارد تفسیر می کند متعلق حرم الربا را. این یک مثال بود شما می توانید بیست مثال بزنید. علمای ما دیده اند یک مواردی لسان لسان تفسیر است گفته اند اسم این را «حکومت» می گذاریم. و این نام گذاری هم به مناسبت لغت بوده است. یک نشانه این است که در حکومت آن جایی که می خواهد تفسیر متعلق یا تفسیر موضوع کند، موضوع محکوم برداشته می شود نه اینکه فقط حکم برداشته شود البته با تعبد شارع. مثلا واقعا ربا هست ولی به تعبد شارع امام می فرمایند ربا نیست.

اما برخی اوقات دیده اند رفع موضوع هست اما نظارت و تفسیر نیست مثلا آن جایی که عقل می گوید قبح عقاب بلا بیان هست از طرف دیگر نگاه می کنیم به محیط شارع می بینیم شارع یک سری امارات قانونی دارد و می گوید این موارد حکم بیان را دارد، حکم علم را دارد و باید در این موارد به این ها عمل کنی در این جا دیگر قبح عقاب بلا بیان پیاده نمی شود ولی آن امارات قانونی برای تفسیر قبح عقاب بلا بیان نیامده است و از اول از طرف شارع مفسرا صادر نشده است. اسم این را گذاشتند ورود

و چون برای تفسیر نیامده است اگر به قبح عقاب بلا بیان هم قائل نباشیم جعل این امارات لغو نخواهد بود. ما اگر احکام شرعی نداشتیم «لا حرج» لغو بود ولی این جا این طور نیست. اما این دو تا یک جایی به هم می رسند، آن جایی که در هر دو رفع موضوع هست یعنی حاکم موضوع محکوم را برمی دارد و وارد موضوع مورد را برمی دارد. مثلا «لا ربا بین الوالد و ولده» وقتی می آید واقعا (ولی بعد از تعبد شارع) دیگر ربا نیست و «حرم الربا» نمی آید، نه حکمش می آید و نه موضوعش. البته باید توجه داشته باشیم که بعد از تعبد شارع، نه اینکه لا ربا بین الوالد و الولد، بعد از این تعبد دیگر ربا نیست (ربایی که شارع فرمود) و الا اگر اینطور باشد در آن جا هم که می گوییم بینه بیان است واقعا بیان نیست به این معنا که واقعه روشن شده باشد؛ بعد از تعبد شارع من بیان دارم چون شارع فرموده بیان است پس دیگر قبح عقاب بلا بیان جاری نیست. لذا هیچ فرق جوهری بین حکومت و ورود نیست و لذا یک مثال حکومت که شیخ زد این بود که ادله ی امارات حاکم بر ادله ی مبین اصول عملیه ی شرعیه است. بعد از اماره (پس از تعبد شارع) دیگر واقعا موضوع از بین رفته است چون شارع فرمود لا تنقض الیقین بالشک و اماره گفت انا یقین. نسبت لا تنقض الیقین بالشک و اماره که می گوید انا یقین با نسبت قبح عقاب بلا بیان و امارات که می گوید انا بیان یکی است و هیچ تفاوتی نیست. این که می بینید یکی می گوید حکومت دیگری می گوید ورود به این خاطر است که بین حکومت و ورود فرق جوهری نیست. علما آن مواردی که تفسیر می دیدند میگفتند حکومت و آن مواردی که تفسیر نمی دیدند میگفتند ورود.

اگر ما در خلق اصطلاح به دنبال اثر باشیم خوب است که یکی از این دو را حذف کنیم. یعنی برای این که بیان کنیم که اشکال ندارد، اما برای این که فکر کنیم تفاوت دارد به دردمش نمی آرد. ما تخصیص داشتیم، تقیید داشتیم و حکومت و بین آن دو با حکومت تفاوت زیادی بود در حکومت گفتیم نسبت بین ادله را نمی سنجند ولی در تخصیص و تقیید نسبت را می سنجند. یا در تخصیص و تقیید طبق نظر برخی ها اظهر بودن و غیر اظهر بودن ملاک بود ولی در حکومت اصلا نیازی به اظهر بودن نبود. اما حکومت و ورود تفاوت جوهری ندارند و لذا بهتر است که یکی را حذف کنیم و به نظرم بهتر است ورود را حذف کنیم و حکومت بماند البته اگر یکی را حذف کردیم دیگر نباید عنصر تفسیر را در حکومت اخذ کنیم بلکه باید بگوییم مواردی که نه تخصیص است نه تخصص است نه تقیید است نه نسخ است را ما حکومت می نامیم چه مفسرا و ناظرا باشد و چه مفسرا و ناظرا نباشد.

البته می توانیم بگوییم ما هیچ کدام را حذف نمی کنیم ولی دیگر نباید منتظر تفاوت جوهری بین آن ها باشیم و آن دعوایی هم که بر سر اصول عملیه ی عقلیه و شرعیه بود برداشته می شود.

یک عبارتی آقای صدر دارد که حکومت حتما در ادله ی لفظیه می آید (حکومت به معنای ناظر که ایشان سه قسم کرد) یک بیانی هم می آورد و می گوید اگر قرار شد حاکم ناظر باشد، تصرف کند در دلیل محکوم باید لفظیه باشد، حاکم از اسناد ملفوظ باشد محکوم هم همینطور، نمی توان در احکام عقلیه و لبیه حکومت تصور کرد.

سوال: چرا؟ آیا حاکم نمی تواند عقل باشد (بنابر مبنای خود شما)؟ در تمام مواردی که اسناد شرعی مفسرش عقل است (عقل ابزاری، عقل مفسر)